و ــ مینورسکی

نام های جغرافیایی وریشه‌های تاریخی آن ها در آتروپاتن (ماد)



▲تخت سلیمان

ترجمهٔ رقیــه بهــزادی

انتشارات پژوهنده

فهرست

پیش‌گفتار

ولادیمیر مینورسکی (۱۸۷۷-۱۹۶۶)، مستشرق روسی و استاد ادبیات فارسی در مدرسهٔ زبان‌های شرقی پاریس و لندن بود. او در شهر کوچکی به نام «کرچوا» درکنار ولگا متولد شد. نخست در دانشگاه مسکو به تحصیل حقوق پرداخت و سپس در انستیتوی لازارف مسکو زبان‌های شرقی را آموخت. در ۱۹۴۴ بازنشسته شد و تا پایان عمر در کمبریج زندگی کرد. دربارهٔ جغرافیای تاریخی ایران و قفقاز پژوهش‌های بسیار نمود. به چندین زبان آشنایی و تسلط داشت. بیش از ۲۰۰ مقاله به زبان‌های روسی، فرانسه و انگلیسی به رشتهٔ تحریر درآورد. آثار وی بسیار متعدد و متنوع است و مقالاتش در دایرةالمعارف اسلامی جزو دقیق‌ترین مقالات است. درکنگره‌های بین‌المللی بسیاری، از جمله کنگرهٔ فردوسی و کنگرهٔ ابن سینا در ایران شرکت داشت. از سال‌های ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۷ خدمات دیپلماسی انجام داد و در ۱۹۱۱ به نمایندگی دولت روسیه در هیأت حل اختلاف مرزی میان ایران و عثمانی شرکت کرد. از وی کتاب‌ها و مقالات بسیاری به چاپ رسیده، که برخی از این آثار به زبان فارسی ترجمه شده است.

رقیه بهزادی

نام‌های جغرافیایی و ریشه‌های تاریخی آن‌ها در آتروپاتن (ماد) *

یکی از دشوارترین مسایل جغرافیای باستانی موقعیت دورترین نقطه در آذربایجان (آتروپاتن Atropatene) است که آنتونیوس Antonius امپراتور در ۳۶ پیش از میلاد و متحدین بیزانسی خسرو دوم در ۵۹۱ میلادی و امپراتور هراکلیوس Heraclius در ۶۲۴ - ۶۲۷ به آن‌جا رسیدند.

سرگرد اچ. سی (بعدها سر هنری) راولینسون Rawlinson، این موضوع را در مقالهٔ مشهور خود تحت‌عنوان محل «اکباتانای آتروپاتنی» در ۱۸۴۰، JRGS,1840,X صفحات ۶۵ - ۱۵۸، بررسی کرده است. در زمان تحریر این مقاله، نویسنده تنها سی سال داشت و زندگی دشوار

---

* عنوان اصلی این مقاله «لشکرکشی رومی‌ها و دولت بیزانس به آتروپاتن است. اما افزودن «نام‌های جغرافیایی ...» از سوی مترجم برای متناسب بودن با مطلب به جای عنوان اصلی در نظر گرفته شده است ـ م.

این اثر ترجمه‌ای است از:

Roman and Byzantin Campaign in Atropatene, by: V. MINORSKY (Rerprinted from BSOAS, 1944, XI/2), London.

سربازی را می‌گذرانید؛ با وجود این، مطلب او نه تنها به‌سبب داوری پخته و اطلاع دقیقش از جغرافیای محلی، بلکه از لحاظ تعداد حیرت‌انگیز شواهد و مدارک باستانی و تاریخی جالب توجه است. موضوع اصلی راولینسون در بارهٔ وجود یک اکباتانای ثانوی به زودی مورد مخالفت قرار گرفته[1]، بلکه تجزیه و تحلیل او از لشکرکشی‌ها، و اهمیتی که به محل تخت سلیمان می‌داد، مدت‌ها قاطع و نتیجه‌بخش به شمار آمده است. تنها هنگامی که آثار نویسندگان باستان در چاپ‌های قابل اعتمادتر و متون عربی و فارسی بیشتر انتشار یافت، که شک و تردیدهایی دربارهٔ بعضی از استدلال‌های راولینسون ابراز شد[2]، هر چند بسیاری از دانشمندان برجسته در تشخیص‌های نهایی راولینسون نظریات مخالفی ارائه دادند[3].

تاکنون کوششی برای تجدیدنظر دربارهٔ همهٔ سؤال‌هایی که مورد بررسی راولینسون قرار گرفته، به‌عمل نیامده است. اما مدارکی که اکنون در اختیار داریم، مطلب اساسی او در (صفحه ۳۱۳) را غیرقابل دفاع می‌سازد بدین معنا که «نام‌های گوناگونی از فراآتا Phraata، پراآسپا Praaspa، ورا Vera، گز Gaza و گَزَکَ Gazaca، به‌یک شهر اطلاق می‌شود،» که وی در صفحه بعد (۳۱۴) محل آن‌ها را در تخت‌سلیمان می‌داند.

منابع مربوط به گَزَکَ، آتشکده و غیره، به‌طور منظم، چندین بار بررسی شده است[4] و این امر، ما را قادر می‌سازد که ضمن کوشش برای «برداشت محصول تازه بر اثر زیر و رو کردن زمین کهن،» توجه خود را به مسائل مهم‌تری معطوف داریم. از آن‌جا که مدارک و اسناد بیزانس به مراتب بیشتر و صریح‌تر است، بسیار سودمند خواهد بود که نخست دربارهٔ آن‌ها بحث کنیم و سپس به لشکرکشی آنتونیوس بپردازیم.

۱. لشکرکشی دولت بیزانس بر ضد بهرام چوبین

منبع غربی مفصل دربارهٔ این لشکرکشی نوشته‌های تئوفیلاکتوس سیموکاتا Theophylactus simocatta، منتشر شده در بُن صفحات ۲۳۸-۲۰۴ است. این شخص در زمان امپراتور هراکلیوس (۶۱۰ - ۶۴۰)، می‌زیست و حوادث سلطنت مائورسیوس (موریس) Mauricius (۵۸۲ - ۶۰۲) را ثبت کرده است. وی می‌بایستی از گزارش یکی از شرکت‌کنندگان در این لشکرکشی استفاده کرده باشد، که مطالب صریحی در بارهٔ بعضی اشتباهات ایرانیان ابراز داشته، و از روشی که خسرو دوم دربارهٔ دستیارانش در پیش گرفته بود، اظهار نارضایتی کرده است.

در هفتمین سال سلطنت موریس (۵۸۹ میلادی)، خسرو دوم، که در معرض شورش بهرام چوبین قرار گرفته بود، به بیزانس پناهنده شد. بنا به تقاضای او، امپراتور به نرسیس Narses، سردار خود دستور داد که با گروهی از سربازان یونانی او را همراهی کند[5]. در همان زمان، دایی خسرو به نام بیندوی Bindoe، قرار شد از شمال غربی با کمک جان John، استاندار ارمنستان، به ایران حمله کند. صحنه‌های مبارزات خسرو و نرسیس به وسیلهٔ راولینسون، صفحات ۷۱ - ۸ و هوفمن Hoffman صفحهٔ ۲۱۷، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. متحدین که از ماردین Mardin و دارا Dara آمده بودند، از دجله $\Delta\iota\nu\alpha\beta\alpha\delta\hat{\omega}\nu$ که راولینسون

آن را نزدیک خرابه‌های نمرود می‌داند و سپس از زاب بزرگ گذشتند. در چهارمین روز، لشکریان آن‌ها به اسکندریه (به قول راولینسون: اربلا Arbela)، رسیدند. روز بعد، به منطقه‌ای موسوم به *Κλίμα Χναιθάς* (به سریانی هنائیتا Hnāithā) رسیدند. این نام، در لشکرکشی هراکلیوس به صورت *Χαμαηθᾶ* ذکر شده است، (تئوفانس Theophanes ویراستهٔ بور، Boor ، ۳۱۷). این منطقه، مسلماً از شمال اربیل، (احتمالاً در درهٔ باستورا Bastura) آغاز می‌شد، اگر چه حد اسقف نشین هنائیتا هنوز نامعلوم است (هوفمن ۲۱۶ ـ ۲۲).

از آن‌جا که بهرام این گزارش را دریافت داشته بود که فرماندهٔ جناح راست نیروهای جان John سعی می‌کند از زاب بزرگ بگذرد و پلی را که در پایین‌تر قرار داشت به تصرف درآورد. (*διαβάσεις*) سپس به روفینوس Rufinus همکار خود دستور داد که معابر دیگر را اشغال کند. پس از این واقعه، نرسیس به‌روشی نامنتظر به سرزمین آنی‌سنی Aniseni حمله برد (*τὴν τῶν Ἀνισηνῶν χώραν*). بدان علت که متفقین در کرانهٔ شرقی زاب بودند، علاقه نرسیس می‌بایستی معطوف به تأمین پشت سر خود بوده باشد، به استثنای پلی که در تصرف دشمن بود. همان‌گونه که به‌نظر می‌رسد، جان در نقشهٔ خود، جهت گذشتن از زاب (یا متناوباً، در طول خط وان ـ مروانه ـ عمادیه Amādia) موفق نشد ولی در شرق زاگروس این ارتباط رخ داد.

هویت آنی سنی هنوز نامعلوم است، اما یکی دانستن آن با آنی‌سن Anisen (= آزونی Azoni) از سوی راولینسون در خور توجه است[۷]. در هر صورت، آنی سنی را می‌بایستی در سمت رواندوز Revanduz

جستجو کرد.

هنگامی که پیشرفت قوای عمده به بهرام گزارش داده شد، وی قوای خود را برای جلوگیری از پیشرفت جان به سوی قوای عمدهٔ نرسی، به شمال و شرق فرستاد. در طی این عملیات جنگی، وی به «دریاچه‌ای» رسید که تنها می‌تواند دریاچه اورمیه باشد.

(εἴς τινα παρακειμένην λίμνην) ، در این زمان، جان می‌بایستی از سمت اورمیه به جلو آمده باشد، و قوایش بر اثر وجود این دریاچه (در منتهی‌الیه جنوب غربی آن) با قوای بهرام فاصله داشت، که ظاهراً در نقطه‌ای نزدیک سولدوز بود.

جان حرکت خود را به سوی جنوب (به طرف درهٔ گادیر Gādir) ادامه داد و حال آن که نرسی و خسرو، پس از پیش آمدن از سوی ناحیهٔ آنی سنی به دهکده‌ای رسیدند که در محل، آن را به نام سیراگانون Siraganon می‌شناختند. راولینسون در کمال فراست این نقطه را با قلعه سنگان کنونی یکی می‌دانست[۸] (καὶ γίνονται πλησίον κώμης τινὸς ἣν Σιραγανῶν οἱ ἐγχώριοι κατονομάζουσι)

که در درهٔ اشنو، در شرق این معبر قرار دارد. در این‌جا بود که دو لشکر به‌هم رسیدند و بهرام، تحت تأثیر صف آرایی دشمنان خود، راه‌های کوهستانی، یعنی احتمالاً سرزمین تپه‌دار ساوجبلاغ را در پیش گرفت. (ἐπ' ὄρους ἀνάβασιν ἀνετέτραπτο) خسرو، به مسئولیت خود، به تعقیب بهرام پرداخت ولی بهرام حمله او را دفع کرد. با وجود این، بهرام از شوق و شور بیزانسی‌ها به وحشت افتاد و اردوگاه خود را، به ناحیه‌ای صعب‌العبور که برای سواره نظام دشوار باشد انتقال داد (تودهٔ مرکزی کورتک Kurtak که رود کیالو Kialu را از تتوو Tatavū جدا

می‌کند). بیزانسی‌ها به دشت مجاور رفتند که در آن‌جا شهر مستحکم کانزاکون Kanzakon قرار داشت. بهرام نیز از جایی که بود قوای خود را به حرکت درآورد تا بیزانسی‌ها را خسته و فرسوده کند. اما بیزانسی‌ها با زحمت به دنبال او رفتند و خود را به نزدیکی او رساندند. سپس به سوی رود $(\pi o \tau \alpha \mu \hat{\varphi}\ \tau \hat{\varphi}\ B \alpha \lambda \alpha \rho \acute{\alpha} \theta \varphi$, var. $B \lambda \alpha \rho \acute{\alpha} \theta \varphi)$

بالارات Balarath به پیش رفتند و بامداد، به دشتی گسترده درآمدند. در این‌جا،نبردی در گرفت که ضمن آن، بهرام شکست خورد. گروه ویژه‌ای مرکب از ده هزار بیزانسی، برای تعقیب او اعزام شدند. تا سه روز بیزانسی‌ها با خسرو، نزدیک صحنه نبرد باقی ماندند، ولی در روز چهارم، بر اثر بوی تعفنی که از اجساد مردگان برمی‌خاست، مجبور شدند به حدود کانزاکون Kanzakon حرکت کنند[۹]. در این‌جا گروه بیزانسی‌ها از خسرو اجازه بازگشت گرفتند.

همتای شرقی تئوفیلاکتوس، طبری و فردوسی هستند. شواهد و مدارک را نولدکه Noldekde در تاریخ ساسانیان صفحهٔ ۲۸۵ و هوفمن در اثر ذکر شده از او، در صفحه ۲۴۸، مورد بررسی قرار داده است. طبری نام‌های آخرین نبرد را دهـ ظاهراً D.n.q و فردوسی ورود خسرو را چنین شرح می‌دهد.

سراپرده زد شاه بر دشت دوک   سپاهی چنان گشن و راهی سلوک

در جایی دیگر، فردوسی نیز کوهی را به نام کوه «دوک» ذکر می‌کند که خسرو از بالای آن به صحنهٔ نبرد می‌نگریست. کلمهٔ عربی سلوک، برای هماهنگی قافیه، دوک آمده است، و در واقع Dnq، شاید صورت تحریفی

از **دوک** است، که از فارسی میانه گرفته شده بود که نون و واو صورت نوشتاری واحدی داشتند. نباید به سهولت دوک را نادیده بگیریم. اما در خط عربی **«ک و لام»** را غالباً با هم اشتباه می‌کنند و این مسأله پیش می آید که، آیا تصادفاً کلمهٔ دوک در نوشته‌های بعدی به صورت «دول» نوشته شده باشد. در واقع، **«دول»** در نام‌شناسی، گوشهٔ جنوب شرقی دریاچهٔ اورمیه شناخته شده است.

در کتاب **راحة الصدور** به ناحیه‌ای به نام «دول» اشاره شده است که در یک منزلی تبریز قرار داشت. در جایی که سلطان مسعود سلجوقی در اوایل تابستان ۵۴۴ دو ماه در آن جا گذراند. بنا به نوشتهٔ **نزهت‌القلوب**، یکی از شش ناحیهٔ مراغهٔ گاودول است که رود مورد Murd «موردیچای Mürdichay امروزی» به سوی جغتو (چنین است در اصل) جاری است. در **عالم آرای عباسی**، عبارتی طولانی دربارهٔ حوادثی که در دز گاودول Diz - i Gāvdul مراغه (یا قلعهٔ گاودول) روی داد آمده است که شاه عباس از آن جا به سوی چمن اولانگ ölang از قره چیبوک Qara-chibuq حرکت کرد تا از اسبان سلطنتی موجود در آن‌جا بازدید کند. به ترکان قره چیبوک (چنین است در اصل) در **شرفنامهٔ منیری** بارها اشاره شده است و حتی امروزه، بعضی جاهایی که نام این طایفه را با خود دارد، بر روی نقشه‌های میان بناب و ملک کندی دیده می‌شود. تعداد حروف نوشته شده با «L» در مقابل آشفتگی K و L قرار دارد، اما دقت بیشتری در محل، در بقایای نامگذاری کهن می‌تواند مسأله را حل کند.

نام صحنهٔ نبرد هر چه باشد، آن را باید در مجاورت موردی چای جستجو کرد. برخلاف گفتهٔ مستوفی، این منطقه، خود رودی مستقل است، ولی به سوی شمال، و به موازات لیلان‌چای جاری است که به

جغتو می‌پیوندد. از آن‌جا که چندین دلیل به سود یکی دانستن گنزک با لیلان است، دشت میان لیلان و موردی چای با موقعیت صحنه نبردی که تئوفیلاکتوس ذکر کرده، همسانی دارد. کوه دوک (بنا بر گفتهٔ فردوسی)، باید با مندیل سر، یکی دانسته شود، که از طریق گردنهٔ آن، موردی چای وارد دشت می‌شود.

سومین منبع مستقل عبارت از نوشته‌های سبه‌ئوس Sebeos مورخ ارمنی (معاصر خسرو) است، که محل نبرد را در ناحیهٔ وارارات Vararat می‌داند.

نه تئوفانس و نه سبه‌ئوس اشاره‌ای به آتشکدهٔ شیز نمی‌کنند که نویسندگان عرب، شرح‌های بسیاری از آن به‌دست داده‌اند[11]. محل عمدهٔ نبرد عبارت از $\tau\hat{\omega}\ B\alpha\lambda\alpha\rho\acute{\alpha}\theta\omega$ ،نامی که بدون تردید، با وارارات ارمنی مشابه است. تئوفانس در شرح لشکرکشی هراکلیوس به بین‌النهرین به رودی به نام $B\alpha\rho\alpha\sigma\rho\acute{\omega}\theta$ اشاره می‌کند که مشابه بلد ـ روز Beled-rūz امروزی است. این نام کهن، به‌طور واضح، براز رود Borōz-rūz یعنی «رود گراز وحشی» است. از آن‌جا که $\rho\omega\theta$- یونانی = روز rūz است، باید همان عنصر را در نام رود $B\alpha\lambda\alpha\rho\alpha\theta$ ملاحظه کنیم. اما هم شکل‌های یونانی و هم ارمنی به $\rho\alpha\theta$/rat- ختم می‌شوند. امکان دارد که در تلفظهای خارجی، بعضی نام‌های اصلی ساده شده باشد که ممکن است وران رود* Vararān rōdh شده باشد (ورهران صورت کهن بهرام است).[12]

این فرضیه به‌وسیلهٔ مسعودی تأیید می‌شود که سه بار نام‌های الشیز و **الران** را با هم می‌آورد. وی در مروج الذهب می‌نویسد که افراسیاب (به **بلاد السر و الران**)* کشته شد، که هوفمن آن را به‌طور موفقیت‌آمیزی به

صورت **الشیز و الران** شناخته است. همچنین مسعودی می‌نویسد که در سرزمین الشیز و الران (**بلاد الشیزوالران**) آتشکده‌ای مشهور قرار داشت که در آن، بت‌هایی بود، ولی انوشیروان آن‌ها را برداشت. همچنین گفته می‌شود که انوشیروان، به آن آتشکده رسید که در آن آتشی عظیم برافروخته بود و مسعودی به این محل به عنوان البرکه (حوضچه، مخزن آب) اشاره می‌کند. نسل‌های بعد طبعاً، **الشیز و الران** می‌خواندند و در واقع، فردوسی پناهگاه افراسیاب را نزدیک برده Barda در ماورای قفقاز می‌شمارد، یعنی در استان **الران** (به ارمنی الونک Alvank) و به یونانی (Ἀλβανία). اما آتشکده نمی‌تواند در یک زمان، در دو محل متفاوتی مانند الران و شیز (در زاویهٔ جنوب شرقی دریاچه اورمیه) قرار داشته باشد. هوفمن به درستی **والران** با وارارات ارمنی یکی می‌داند و بدین ترتیب، راه حل مسأله دشواری را که موضوع بررسی کنونی را تشکیل می‌دهد، تسهیل می‌کند[۱۳]. حرف پایانی «n» در والران* بازسازی نام رود (**وران**) گفتهٔ ما را تأیید می‌کند.

متن تحریف شدهٔ دیگری وجود دارد که به‌نظر می‌رسد مسأله را حل کند. در شرح حال جالب توجه بطْریقْ Patriarch نسطوری به‌نام یبالاها Yabalāhā، ویرایش شده به‌وسیلهٔ بجان Bedjan و ترجمه شده به‌وسیلهٔ شابو Chabot، گزارش داده شده است که در سال‌های میلادی ۱۲۹۶ - ۱۲۹۷، آن بطْریقْ به مراغه رفت و از آن‌جا به اردوگاه سلطنتی از طریق شاقاتو Shaqātu (رود جغتو) و سیاه کوه عزیمت کرد. در ۱۳۰۴ - ۱۳۰۵، آن بطْریقْ به اولجایتو، خان مغول پیوست (در ساحل رودی که به مغولی **جغتوی** و به فارسی «**وکیارود** Vakyarud») نامیده می‌شود. از گفتهٔ رشیدالدین، ویرایش شده توسط قطرمه ۳-۱۰۲، ۴۱۱، ۴۱۷، برمی‌آید که

کرانه‌های جغتو، محل‌های مطلوب زمستانی، قشلاق مغولان بود. بنا به گفتهٔ رشیدالدین، نام فارسی این رود زرینه رود بود، ولی یک نـویسندهٔ گمنام مسیحی، ظاهراً اصطلاح جغرافیایی قدیمی‌تری را به‌کار برده است. وکیارود (ܘܟܝܪܘܕ) در فارسی معنی نمی‌دهد و نام تحریف شدهٔ آن احتمالاً وارارو ܘܪܘܪܘܕ یا ܘܪܢܪܘܕ وازان رود، یا حتی **والارود** ܘܠܪܘܕ بوده باشد. از آن‌جا که زبان سریانی نمی‌دانم در این باره با آقای نائو Nau مشورت کردم که در نامهٔ خود مورخ هفدهم ژوئن ۱۹۲۹، کلمه بازسازی شده مرا تأیید کرد. اگر این موضوع درست باشد، یک نام ثابت و مسلم، ورران مساوی با $B\alpha\lambda\alpha\rho\alpha\theta$**والران** مســاوی بـا جـغتو در دست داریم و کانزاکون را باید در مجاورت آن دانست.

۲. لشکرکشی‌های هراکلیوس

هم گاه‌شناسی و هم توالی حوادث در مسیر سه لشکرکشی امپراتور هراکلیوس به ایران (احتمالاً در ۶۲۱ ـ ۶۲۲)، ۶۲۴ ـ ۶۲۶ و ۶۲۷ ـ ۶۲۸، دشواری‌هایی را در بردارد[۱۴]. اما حوادث منفرد و جداگانه را به تفصیل می‌شناسیم. دربارهٔ لشکرکشی پیشین (۶۲۴ ـ ۶۲۶ میلادی)، در جنوب آذربایجان گزارش موثقی در دست نداریم. مدیحه‌هایی که در ستایش هراکلیوس به‌وسیلهٔ گئورگیوس پیسیدس Georgios pisides، شاعر معاصر او سروده شده است، تنها حاوی چند نامی است که در علم معانی بیان بیزانسی وجود دارد. بهترین شرح متأخر به کشیش تئوفانس تعلق دارد که اثر خود را در حدود ۸۱۰ ـ ۸۱۵ تکمیل کرد. این اثر به‌وسیلهٔ دوبور de Boor در ۱۸۸۵ ویرایش شده است. دربارهٔ مراحل نهایی جنگ (۶۲۷ ـ ۶۲۸)، خوشبختانه یک اثر فوق‌العاده مهمی در گزارش خود هراکلیوس مورخ ۱۵ مارس ۶۲۸ در دست است. آن را در **کرونیکون** پاسکاله تألیف شده در حدود ۶۲۹، می‌توان یافت.

در روایت ایرانی به صورتی که طبری و فردوسی و دیگران آن را ذکر کرده‌اند، نامی از تصرف گنزک به میان نیامده است و سبه‌ئوس (ترجمهٔ ماکلر Macler) می‌گوید که هراکلیوس از طریق کارین Karin (ارزروم) دوین Dvin و نخجوان وارد شد و پس از حرکت به سوی گنزک (از آتروپاتکان)، آتشکده بزرگ هرات Hrat را که ویشنسپ نامیده می‌شد،

ویران کرد. تئوفانس راهی را که هراکلیوس، پیش از رسیدن به گنزک در پیش گرفت ذکر نمی‌کند، و گذشته از این، متن یونانی (ویراستهٔ بون) که راولینسون از آن استفاده کرده، کاملاً مغلوط است. تنها در ترجمهٔ لاتینی کهن، تهیه شده به‌وسیلهٔ آناستاسیوس Anastasius کتابدار پاپ (حدود ۸۷۴ - ۸۷۵)، است که عبارت کامل را می‌یابیم.

καὶ καταλαβὼν ὁ βασιλεὺς τὴν Γαζακῶν πόλιν

ولی حاوی نامی ناآشناست که اهمیت آن، مدت‌ها نادیده گرفته شده بود. دوبور، به جای استفاده از ترجمه مجدد عبارت حذف شده به زبان یونانی، متن سنتی یونانی و عبارت اضافی در لاتین را می‌آورد.

> *ἐν τῇ ἀνατολῇ, ἐν ᾗ ὑπῆρχεν ὁ ναὸς τοῦ πυρὸς καὶ τὰ χρήματα Κροίσου, τῶν Λυδῶν βασιλέως, καὶ ἡ πλάνη τῶν ἀνθράκων· ταῦτα λαβὼν ἐπὶ τὸ Δασταγὲρδ ἐχώρει· ὁ δὲ βασιλεὺς ἀπάρας ἀπὸ Γαζακῶν καταλαμβάνει τὴν Θεβαρμαΐς· καὶ εἰσελθὼν ἐν ταύτῃ πυρὶ ἀνήλωσε τὸν τοῦ πυρὸς ναὸν καὶ πᾶσαν τὴν πόλιν πυρὶ ἀναλώσας κατεδίωκεν ὀπίσω Χοσρόου ἐν τοῖς στενοῖς < τῆς > τῶν Μήδων χώρας, καὶ < ἐν > ταύταις ταῖς δυσχωρίαις τόπον ἐκ τόπου ὁ Χοσρόης ἤμειβεν· καὶ ὁ Ἡράκλειος τοῦτον διώκων πολλὰς πόλεις ἐπόρθησε καὶ χώρας κτλ.*

متن بازسازی شده، تصویری کاملاً روشن از حوادث به‌دست می‌دهد. هراکلیوس پس از آن که شنید خسرو در گنزک* است، به‌سوی آن شهر شتافت و آن را گرفت و به سربازان خود دستور داد در حوالی آن شهر، به استراحت بپردازند. در این ضمن، خسرو به‌سوی شهر تبارمائیس

Thebarmais واقع در شرق، حرکت کرد و در بین راه کشتزارها را سوزاند. در تبارمائیس آتشکده و گنجینه‌های کروزوس Croesus [۱۵] پادشاه لودیه و «آثار زغال چوب» قرار داشت. خسرو پس از گرفتن (این گنجینه‌ها و آتش؟) به سمت جنوب غربی و به طرف دستگرد (نزدیک اسکی - بغداد) شتافت. در این زمان، هراکلیوس شهر تبارمائیس را به تصرف درآورد، و آتشکده شهر مزبور را با خاک یکسان کرد. سپس از طریق گردنهٔ ماد Media، به تعقیب خسروپرویز پرداخت ولی بازگردید تا زمستان خود را در ماورای قفقاز بگذراند.

راولینسون که بر اثر متن ناقص به اشتباه افتاده بود، چنین پنداشت که هراکلیوس، آتشکده گنزک را سوزانده است، حتی چنان دانشمند برجسته‌ای مانند هوفمن، که متن را نادرست می‌دانست، نمی‌توانست دریابد که چرا سوزاندن آتشکده در گنزک مشهور ذکر نشده، بلکه در تعریف شهر تبارمائیس آمده است.

کلید همهٔ این معما در گزارشی آمده که مسعودی آن را نقل کرده و بر طبق آن، انوشیروان آتش را از الشیز [wa] و والران*، به البرکه انتقال داد که راولینسون آن را بدون نتیجه‌گیری ولی کاملاً درست، با تخت سلیمان یکی دانست[۱۶]. منابع عربی و فارسی به موارد بی‌شماری اشاره کردند که ضمن آن‌ها آتش‌ها را پادشاهان ایران انتقال می‌دادند، ویژگی‌های جالب توجه تخت سلیمان دلیلی کافی برای چنین حرکتی به‌دست می‌داد: دژ مستحکم باستانی بر فراز تپه‌ای دورافتاده با دریاچه‌ای عمیق بر فراز آن، که آب‌های چشمه‌ها بدان می‌ریخت، مناظر جالب توجه دره و موقعیت آن، در راهی که ایران مرکزی را با آذربایجان جنوبی و با بین‌النهرین مرتبط

می‌ساخت، قرار داشت.

اگر انتقال آتش به فرمان انوشیروان (۵۳۱ - ۵۷۹)، انجام گرفته باشد معلوم می‌شود که (۱) هراکلیوس نه در اولین دیدار، و نه در دومین دیدار خود از گنزک، به وجود یک آتشکده در آن اشاره نمی‌کند؛ (۲) این که تبارمائیس، که اهمیت کمتری داشت و "در سمت شرق واقع بود" و آتشکده‌ای بزرگ را در برداشت.

اشارات به تبارمائیس *Θηβαρμαΐς* در چندین منبع دیگر دیده می‌شود، اما این نام، دارای گونه‌های بی‌شمار است. کهن‌ترین یادداشت در بخش دوم کتاب مناندر پروتکتور Menander Protector، ویراستهٔ دیندورف Dindorf، ۱۸۷۱ ص ۲۸ موجود است که در آن جا، پیترپاتریسیوس Peter Patricius سفیر بیزانس گفته می‌شود با شاه ایران ملاقات کرده است. از آن جا که این واقعه در ۵۶۲ در زمان انوشیروان روی داده است، گفتهٔ مسعودی، تا اندازه‌ای به‌طور غیرمستقیم تأیید می‌شود. تئوفیلاکتوس این حکایت را ذکر می‌کند که چگونه خسرو دوم، در زمانی که *ἐν τῷ προσαγορευομένῳ Βιθαρμαΐς.* یونانی بود، از سرگیوس بطریق Patriarch تقاضا کرد، دعاهایی برای فرزند آوردن شیرین بخواند. اواگریوس Evagrius در تاریخ کلیسا (ویراسته بیدز Bidez، ۱۸۹۸ ص ۲۳۶)، این حکایت را تکرار می‌کند و دوباره خاطرنشان می‌سازد که محل مزبور اقامتگاه پادشاه بوده است. سرانجام، اثر گئورگیوس پسیدس ویراسته شده به‌وسیلهٔ بون، تا ۱۸۳۷ در شعر اغراق‌آمیز خود، ورود هراکلیوس را به *τῇ Δαρραρτάσει,* می‌ستاید و می‌گوید آن شهر، در شمال ایران و

در جنوب ما (یعنی امپراتوری بیزانس) قرار دارد. در آن‌جا بود که خسرو "مغان و زغال‌های سوزان خود را" نگاه می‌داشت. آن شاعر، نام شهر مزبور را با اردشیر، جهانگشای پارتی، مربوط می‌داند اما پیداست که صورت‌های $B\iota\theta\alpha\rho\mu\alpha\ddot{\iota}s$ $B\epsilon\rho\alpha\mu\alpha\ddot{\iota}s$ $\Theta\eta\beta\alpha\rho\mu\alpha\ddot{\iota}s$ $\Delta\alpha\rho\alpha\rho\tau\alpha\sigma\iota s$ تنها یک نام را نشان می‌دهد که هنوز به بازسازی آن موفق نشده‌ایم.

در **شاهنامه** (تهران، ج II، صفحات ۷۵۶ - ۷۶۲)، کیکاووس چون می‌خواست دلیری کیخسرو را آزمایش کند، او را برای تسخیر دژ بهمن، اعزام داشت. راه آن از کنار دروازهٔ اردبیل می‌گذشت. آن دژ که دیوارهای بلند (**بر شده باره**) داشت به‌وسیلهٔ یک اهریمن آفریده شده و در تصرف دیوان بود. با ذکر نام خدا (یزدان)، کیخسرو دژ بهمن را تسخیر کرد و در آن، گنبدی ساخت که ده **کمند** طول و طاق‌های بلند داشت. در بیرون آن، و در نیمه راه، که اسبی می‌تواند بدود (در اسپریس)، وی آتشکدهٔ آذرگشنسب را قرار داد. احتمال دارد که این افسانه، در جرح و تعدیلی که بعد از دورهٔ انوشیروان رخ داد، اشاره به تخت‌سلیمان داشته باشد، و اما پیوستگی نام دژ بهمن با نام‌های گوناگون بیزانسی مذکور در بالا، معلوم نمی‌شود. اگر آتشکده‌ای وقف یک امشاسپند شده باشد گونهٔ یونانی $*B\iota\theta\text{-}A\rho\mu\alpha\ddot{\iota}s$ کلمه آرمئیتی Armaiti به‌جای وهومنه (بهمن) را می‌رساند.

بار دوم هراکلیوس، در یازدهم مارس ۶۲۸ وارد گنزک شد و در ۸ آوریل آن جا را ترک گفت. نخستین شرح او در بارهٔ حوادث میان ۱۷ اکتبر ۶۲۷ و ۱۵ مارس ۶۲۸ (شامل بر تخت نشستن پادشاه جدید یعنی شیرویه) به‌دست ما نرسیده است؛ اما متن دومین نامهٔ او، که از «اردوگاه

نزدیک گنزک» در ۸ آوریل فرستاده و در کلیساهای قسطنطنیه در ۵ مه خوانده شد، در کرونیکون پاسکاله میگنه Chronicon ،Paschale Migne جلد ۹۲، صفحات ۱۰۱۷ - ۱۰۲۲ باقی مانده است. لشکرکشی هراکلیوس در بین‌النهرین، مورد بررسی راولینسون قرار گرفته است و ما تنها به آخرین بخش آن توجه داریم، هنگامی که مورد تهدید ارتش ایران قرار گرفت، از غرب فرا خوانده شد (رجوع شود به پرنیکه Pernice، ۱۶۴)، و او دلیرانه به آذربایجان، در پشت سلسله جبال زاگروس عقب نشینی کرد. خطوط کلی راهی که او پیمود، عمدتاً از تئوفانس، ویراسته دوبور ص ۳۲۵ معلوم می‌شود. ماه فوریه ۶۲۸ صرف ویران‌سازی شهر زور شد؛ (τοῦ Σιασούρων ;Chr. Pasch. τὸν Σιάζουρον) و در ماه مارس هراکلیوس به محلی آمد که Βάρζαν نامیده می‌شود. راولینسون این شهر را با بانه یکی دانست. بر این اساس که، نام اصلی کردی این محل بروژه Barōzha "در معرض خورشید، در سوی غرب" است. بنابراین، به عقیدهٔ او، هراکلیوس از زاگروس از روی گردنهٔ بانه عبور کرد. اما نام بروژه، نزد جغرافی‌دانان کهن ناشناخته است و یونانیان به ندرت یک O بلند در وسط کلمه باقی گذاشته‌اند. احتمال بیشتری دارد که Βάρζαν اتصال مهم راه‌هایی را نشان دهد که جغرافی‌دانان کهن عرب آن را برزه Barza می‌نامند، و یکی از منازل راه دینور - مراغه بود، یعنی در فاصلهٔ دوردستی نسبت به شرق سلسله جبال زاگروس. کاملاً احتمال دارد که آن را با سقز کنونی، در بخش علیای درهٔ جغتو یکی بدانیم. این استنتاج، کلیدی به‌دست ما، درباره راهی که هراکلیوس از آن استفاده کرد، نمی‌دهد. شاید یکی از گردنه‌های بانه و

شاید هم گردنهٔ نوخوان Naukhuan باشد که طایفهٔ جاف Jāf، در کوچ‌های سالانه خود، به سوی سرچشمه جغتو از آن استفاده می‌کردند. همان گونه که هراکلیوس می‌گوید که از ۲۴ فوریه به بعد، تمام اوقات برف می‌بارید. (از زمان ترک شهر زور، تا ۳۰ مارس)، و در این ضمن، بنا به گفتهٔ تئوفانس، هفت روز در برزن Barzan گذرانید بیشتر احتمال دارد که لشکر بیزانس به سوی نقطه‌ای در درهٔ گرم‌تر جغتو شتافته باشد تا به جای مرتفع‌تر بانه، که از طریق گردنه‌ای از جغتو جدا می‌شد[17]. هراکلیوس از برزن، حرکت کرد و در یازدهم مارس به گنزک رسید. بدین ترتیب، حرکت او از شهر زور، هفده روز به طول انجامید و یک هفته آن در برزن گذشت. هراکلیوس پس از ده روز سفر با ارتش شاید، هم به تخت سلیمان و هم به مسیر سفلای جغتو رسیده باشد؛ اما ضمن آن که منطقهٔ اخیر، حتی در روزگار مغول به عنوان یک **قشلاق** گرم شناخته شده بود، مسیر قبلی بر اساس زمینه‌های اقلیمی، مطلقاً غیرمحتمل است.

هراکلیوس در نامهٔ خود به قسطنطیه، جزئیات بسیار مهمی دربارهٔ گنزک به‌دست می‌دهد که به‌طور شایسته‌ای مورد ارزیابی راولینسون قرار نگرفته است. امپراتور وفور آذوقه برای مردان و علوفه برای اسبان را که در شهر یافت می‌شد می‌ستاید (δαπάνας• πολλὰς καὶ ἀνθρώπων καὶ ἀλόγων) که بدون توجه به نواحی اطراف، دارای سه هزار خانوار بود. اردوگاه مستحکم در مجاورت شهر قرار داشت، (τὸ φωσᾶτον ἡμῶν) ولی چارپایان را در خانه‌ها نگاه می‌داشتند «تا برای هر مردی در اردو اسبی آماده کنند.» کافی است نظری به‌عکس‌های جدید عالی

تخت‌سلیمان بیندازیم [۱۸] تا دریابیم که، در تخت سلیمان محلی برای چنان شهر بزرگی نیست [۱۹]. تپه بر فراز درهٔ تنگی که در میان قله‌ها محاط است، دارای شیب تندی است. قسمت بالای آن، در درون دیوارهای مستحکم ۳۸۰ × ۳۲۰ متر مساحت دارد، و دریاچه ۱۰۸ × ۶۸ متر آن را اشغال می‌کند. اوضاع زمستانی سخت این محل به وسیله عکسی که به توسط استاد مرحوم ا. و. جکسن گرفته شده است معلوم می‌گردد و در آن، تخت سلیمان را به صورتی نشان می‌دهد که «مدفون در برف» است.

۳. راه دینور ــ مراغه

تجزیه و تحلیل لشکرکشی دولت بیزانس در زمان موریسیوس، حاکی از موقعیت گنزک در مجاورت والارات (جغتو) است و بررسی لشکرکشی‌های هراکلیوس، وجود شهر معتبر گنزک، جدا از آتشکدهٔ تبارمائیس را تأیید می‌کند؛ منابع عرب وضع گنزک را به خوبی مسلم می‌دارند.

از لحاظ ما، راه دینور به مراغه، که در سه گونهٔ نسبتاً متفاوت شرح دارد، از اهمیت فراوانی برخوردار است. ابن خرداد به ۱۲۱، و قدامه ۲۱۳، مساحت‌ها را به فرسنگ ذکر می‌کنند، در صورتی که مقدسی ۳۸۳، آن‌ها را "مرحله" به "مرحله" (یعنی منزل به منزل) بیان می‌دارد.

	I. Khurd.	*Qudāma.*		*Muqaddasī.*
		winter	summer	
1. Dīnavar				
	7 fars.	9 fars.		1 marḥala
2. al-Jabārjān				
	6 ,,	6 ,,		1 ,,
3. Tell-Vān				
	7 ,,	7 ,,		1 ,,
4. Sīsar				
	4	4	⋮	⋮
5. Andarāb				
	5	5	10	1 ,,
6. al-Baylaqān				
	6	6	8	1 ,,
7. BARZA				
	8	8		1 ,,
8. Sāburkhāst (?)				
	7	7		1 ,,
9. Marāgha				

سه مرجع نقل شده نیز راهی از مراغه به اورمیه را توصیف می‌کند که اول به سوی جنوب و به طرف برزه پایین می‌آمد و از آن جا، بـه طـرف شمال غرب منحرف می‌شد. بخش اولی این مسیر شامل جزئیات مهمی دربارهٔ راه مراغه به برزه به‌دست می‌دهد.

		I. Khurd.	*Qudāma.*	*Muqaddasī.*
9.	Marāgha			
		6	6	1 marḥala
8b.	Janza			
		5	5	1 „
8ạ.	Mūsā-ābādh			
		4	4	1 „
7.	BARZA			
		⋮	2	1 barīd
10.	T.flīs			
		8	6	1 marḥala
11.	Jābrvān			
		4	4	2 barīds
12.	Nirīz			
		14	14	1 (?) marḥala
13.	Urmia			

فاصلهٔ واقعی میان دینور و مراغه در حدود ۲۲۵ مایل است. از آن جا که فهرست مفصل منازل ما فقط شامل ۵۰ ـ ۵۵ فرسنگ است، باید یک فرسنگ را ۴ ۱/۲ - ۴ ۱/۱۱ مایل محاسبه کنیم. پیش از آن که به نکات کم اهمیت‌تر بپردازیم، لازم است که موقعیت دو نشان مرزی به نام‌های برزه و سیسر Sisar را که در منابع دیگر شناخته شده‌اند نیز، بـررسی کـنیم. فاصله ۱۵ فرسنگ (۶۱ ۴/۱۱ - ۶۷ ۱/۱۰ مایل) به طرف جـنوب مـراغـه، موقعیت برزه را در منطقهٔ بوکان سرا نشان می‌دهد. اما چون می‌دانیم که در آذربـایجان فـرسنگ طـولانی‌تر از سـایر انـدازه‌هـای فـرسنگ بـوده

است[20]، حق داریم برزه را بیشتر به سوی جنوب و در جهت سقز، یعنی مکانی مهم و باستانی بدانیم (بیست مایلی از بوکان یا ده مایلی از سرا). این تعیین هویت را می‌توان با اندازه‌گیری فاصلهٔ مشابه دیگری، (مطابق پانزده فرسنگ)، در جنوب برزه تعیین کرد که سی سر را در صحنه، همان گونه که به‌طور معمول مورد قبول است، قرار می‌دهد.

بخش منتهی‌الیه جنوبی سی سر ـ دینور، به خط مستقیم مساوی است ۶۷ ـ ۷۴ مایل، برای فاصله ۲۰ ـ ۲۲ فرسنگ، که به‌وسیلهٔ ابن‌خردادبه Khurd و قدامه Qudāma نشان داده شده، نسبتاً کوتاه است. این موضوع، حاکی از آن است که جاده‌ای که از دینور آغاز می‌شود، مسیری انحرافی را دنبال می‌کرد، تا احتمالاً به شاهراه کرمانشاه به صحنه بپیوندد. همچنین امکان دارد که فرسنگ در جنوب، کوتاهتر از فرسنگ در آذربایجان بود.

بعد از این ملاحظات مقدماتی، به بررسی دقیق‌تر راهی دشوار می‌پردازیم، که بخشی از آن شامل قسمتی می‌شد که من در ۱۹۱۶ پیمودم در زمانی که، از کرمانشاه به سمنگان، دینور، سنقر و صحنه سفر می‌کردم. بیشتر نام‌ها یا نامشخص هستند، یا با نامگذاری امروزی تطابق ندارند.

۱. ویرانه‌های دینور، که بر اثر اشتیاق گنج یابان محلی زیر و رو شده است، نزدیک دهکده قلعهٔ جو در هفده مایلی شمال بیستون قرار دارد.

۲. نام الحارحان (طبق گفتهٔ قدامه: الجورجان) را می‌توان با طایفه جَبْرَکان Jabrakān، گورکان Gaurakān گوراگان Gauragān و بعدها، گوران[21] مربوط دانست. دو دهکدهٔ موسوم به جابرآباد (؟) بر روی نقشه نشان داده شده‌اند، یکی از آن‌ها، در ۱۸ مایلی غرب دینور (در بیلاور) و دیگری در شمال دینور، پایین‌تر از گردنهٔ مله ماس Mēlemās قرار دارد.

حتی اگر آن‌ها با جبارجان Jabārjan اصلی یکسان نباشند، اثری از نام آن را با خود حفظ کرده‌اند[۲۲].

۳. موقعیت تل ـ وان[۲۳] Tell-vān، به کلی فرضی است. شاید در یکی از گردنه‌هایی که از گاوه ـ رود Gāva-rud به درهٔ رود صحنه (قشلاق) یعنی احتمالاً نزدیک درگاه، یا اگر راه بیشتر به سوی شرق ادامه می‌یافت، به کرگ آباد Kargābād منتهی می‌شد.

۴. دلایل خوبی وجود دارد که بدان وسیله، سی سر را در مجاورت صحنه جستجو کنیم، هر چند مرکز اخیر والیس از اردلان به نظر می‌رسد که به تازگی تأسیس شده است و دلایلی وجود دارد که مرکز پیشین[۲۴]، بیشتر به‌سوی شمال و نزدیکتر به‌منابع قزل اوزن (سفید رود) قرار داشت.

۵. اندرآب، همان گونه که از نامش برمی‌آید، بین دو منبع آب احتمالاً سفیدرود و یکی از شعبه‌های فرعی آن قرار داشت.

۶. بیلقان (نامی که در جاهای دیگر دیده می‌شود). بیلقان را باید در خور خورای Khorkhora علیا جستجو کرد.

۷. با برزه به زمینهٔ محکم‌تری می‌رسیم. (تئوفانس: $B\acute{\alpha}\rho\zeta\alpha\nu$) برزه محلی مهم بود که در آن جا، راه‌ای به سوی مراغه و اورمیه منشعب می‌شد. در اوایل سدهٔ نهم میلادی، از خود، سلسله‌ای ناپایدار داشت. به دشواری می‌توان تصور کرد که مسافران مراغه همگی به این محل و به سوی جنوب آمده و از آن‌جا، به سوی غرب تغییر مسیر داده باشند. اما این مرحله، برای مسافری از جنوب، طبیعی بوده است. احتمال دارد که در مسیر اصلی، بخش برزه ـ اورمیه، بخش دینور ـ برزه را ادامه می‌داد، و تنها خود به خود با بخش برزه ـ مراغه (به ترتیب عکس) مراغه ـ برزه ـ

اورمیه مربوط می‌شد[۲۵]. از سقز به سوی شمال غرب راهی مستقیم وجود دارد، و در ۱۹۱۱ خود من، از ساوجبلاغ تا سقز[۲۶] به‌طور مستقیم سفر کرده‌ام.

پس از برزه، راه دارای دو نام بود. نام هشتمین منزل تحریف شده و به شکل **سابور ـ خاست** ("شاپور برخاسته است") اعتمادی نمی‌توان داشت. شاید بین جنزه و موسی آباد قرار داشته بود. بعداً، از این منزل با تفسیر بیشتری سخن خواهیم گفت.

جالب‌ترین نام مسیر مسلماً جنزه است. دو گونه موجود در ویرایش کتاب مقدسی ص ۳۸۲، قرائت **خره رود** را اختیار کرده است، اما نام دیگر آن یعنی **حزه**، نشان می‌دهد که این نام را باید به‌صورت **جنزه***، همچون در اثر خردادبه و قدامه، بازسازی کرد[۲۷]. افزودن کلمهٔ رود، دلیل قرار داشتن این محل، در کنار رودخانه است. هیچ تردیدی وجود ندارد که این جنزه، همان گنزک باستانی است. در شش فرسنگی مراغه، موقعیت آن گنزک را در لیلان قرار می‌دهد که در سمت راست شعبه‌ای از رود جغتوی قرار داشت. بدین‌ترتیب، منابع روم شرقی و عربی، دربارهٔ موقعیت گنزک با هم توافق دارند و سرهنگ مونتایت **Monteith**، برای نخستین بار، در ۱۸۳۲ محل آن را تعیین کرد[۲۸]. وی از «ویرانه‌های گستردهٔ آن تپه‌های مستحکم خاکی، که از ویژگی همهٔ شهرهای باستانی ایران است»، به‌شگفتی افتاد. بر طبق اندازه‌گیری او، «محیط ویرانه‌ها در حدود ۱۴ مایل بیشتر و گسترهٔ آن از شرق به‌غرب بوده است.» وی نتیجه می‌گیرد که «شهر تبریز به‌نظر می‌رسد در ناحیهٔ بسیار دور شمالی قرار دارد، که آن را می‌توان با موقعیت گنزک، که این ویرانه‌ها با آن تطابق

دارند، یکی دانست؛ که در سردترین و خشک‌ترین بخش آذربایجان واقع است و در نتیجه، با موقعیت قشلاقی برای چنان لشکر عظیمی مانند لشکر امپراتور هراکلیوس، در طی دومین لشکرکشی او به ایران، مناسب نبوده است. آن‌ها نیز نزدیک محل التقای سه راهی است که از تیسفون به پایتخت ایران از طریق صحنه، ساوجبلاغ و بوراندیزی Burrandizi، می‌گذشت.

راولینسون از این ویرانهٔ گسترده دیدار کرد و نوشت که، محوطه‌ای چهارگوش است که در حدود سه ربع مایل طول دارد و عرض آن، به نیمی از این مقدار و مرکب از تعدادی تپه است که ارتفاع بعضی از آن‌ها به ۴۰ یا ۵۰ پا می‌رسد.» وی نظریهٔ مونتایت در مورد تعیین محل را رد کرد بر این اساس که، «گَزَه Gaza، به‌عنوان اقامتگاه تابستانی پادشاهان ماد ذکر شده است، ولی لیلان، در دشت میاندوآب، مسلماً یکی از گرمترین نقاط در سراسر آذربایجان است.» اما این اعتراض، مبنی بر عبارت تحریف شدهٔ استرابون است که باید آن را در پرتو اظهارات مسلم تئوفیلاکتوس، دربارهٔ گنزک در دشت، مورد بررسی قرار داد.

۴. آتشکدهٔ شیز

ضمن آن که تئوفیلاکتوس ذکری از آتشکدهٔ گنزک به میان نمی‌آورد، تئوفانس به‌طور قطع تأکید می‌کند که معبد در تبارمائیس قرار داشت. اگر جی. سدرنوس G. Cedrenus مؤلف اخیر (پایان سدهٔ پانزدهم تا آغاز سدهٔ دوازدهم میلادی)، این پرستشگاه را در گنزک تعیین می‌کند (τὴν Γαζακὸν πόλιν) تنها عبارت مهمی را نشان می‌دهد که فقط در ترجمهٔ لاتینی پیشین از اثر تئوفانس باقی مانده است[29] که در نسخهٔ او، و در چاپ‌های پیشین اروپایی وجود نداشته است. بنا به گفتهٔ فردوسی، خسروپرویز پیش از نبرد با بهرام، تا پرستشگاه پیش رفت و در آن‌جا، مراسم عبادی به جای آورد. **شاهنامه** اشاره‌ای دربارهٔ موقعیت این مکان مقدس به دست نمی‌دهد. از آن جا که عقب‌نشینی نهایی بهرام در جهت شمال شرقی (مراغه ـ میانه) بود، وی احتمالاً، سراسر آن ناحیه به سمت جنوب نبردگاه را تخلیه کرده بود، و بنابراین، در راه دیدار عجولانهٔ خسرو حتی به تخت سلیمان مانعی وجود نداشت.

یکسان دانستن تبارمائیس با محل کنونی تخت سلیمان، بنا بر گواهی مسعربن مهلهل نیمهٔ اول سدهٔ دهم ناشی می‌شود، که آن را تحت نام الشیز توصیف می‌کند[3]. همچنین از گواهی حمدالله مستوفی استنتاج می‌گردد که به همان محل، تحت نام مغولی آن، یعنی **سوقورلوق**

Soqurluq اشاره دارد. اهمیت هر دو متن، به‌طور متقاعدکننده‌ای از سوی راولینسون نشان داده شده است. مسعر جهانگرد عرب، در مورد سرزمین‌های واقع در نواحی شرقی‌تر دور (نواحی ترک نشین و هندوستان)، مطالبی می‌نویسد که زیاد مورد تصدیق نیست، اما وی در غرب ایران، می‌بایستی از چندین محل جالب توجه واقعاً دیدار کرده باشد. مسعر جزئیات فراوانی دربارهٔ الشیز (معادن گوناگون، دریاچهٔ عمیق) و آتشکده به‌دست می‌دهد و می‌گوید که آتش آن، هفتصد سال بدون بر جای نهادن خاکستر، روشن بوده است. این نکته کلیدی دربارهٔ اشارهٔ اسرارآمیز گئورگیوس و تئوفانس به «آثار زغال چوب» به‌دست می‌دهد. کاملاً احتمال دارد که وجود دریاچه‌ای عمیق در کنار آتشکده در ناپدید شدن خاکسترها، بدون گذاشتن اثر، کارگر بوده باشد. مستوفی در **نزهت القلوب** دربارهٔ آتشکده سخنی نمی‌گوید، اما محل تخت سلیمان را با افسانهٔ کیخسرو (و افراسیاب) مربوط می‌سازد، که به نوبهٔ خود، مربوط به آتشکدهٔ آذرگشنسب است.

اکنون اشارات مربوط به الشیز را در اعصار گوناگون مورد بررسی قرار می‌دهیم. محل جالب تخت سلیمان می‌بایستی همیشه، حتی در ادوار پیش ـ ایرانی و روزگار مادها، حس کنجکاوی مردم را برانگیخته باشد. هیأت اعزامی آمریکایی، «تعداد قابل توجهی تکه‌های ظروف رنگ شده پیش از تاریخ را در محل یافت،» ولی به نظر نمی‌رسد که افرادی به‌طور دائم در آن‌جا سکونت اختیار کرده باشند. آب و هوای سخت به تنهایی، این استنتاج را کاملاً موجه می‌سازد، و احتمالاً، آب دریاچه که آکنده از عناصر معدنی است، نمی‌بایستی مورد توجه ساکنان دائمی بوده باشد.

مارکوآرت، از طریق کلمهٔ فارسی میانهٔ **شیچ** Šič **شیچیکان** توجیه کرده است که بارها در کتب زردشتی، به عنوان نام یک گنجینه آمده است. هنوز دربارهٔ قرائت آن کلمهٔ فارسی میانه شک و تردید وجود دارد[۳۱]، اما پلینی Pliny در تألیف جغرافیای خود، در میان شهرهای ماد از فیس کانزگه Phiscanzaga (گونه دیگر Fiscanzaga[۳۲])، نام می‌برد که مارکوآرت آن را به صورت فیس* Fis به جای Šič-Canzaga شیچ‌کنزگه، مطابق با **گنج شیچیکان** Gang-i šicīkan در فارسی میانه بازسازی کرده است. این بازسازی، ما را به آغاز دورهٔ مسیحی می‌رساند، ولی مارکوآرت فراتر رفته، می‌پذیرد که **شیچ** شاید یک نام مانّایی باشد. اما این جا، وارد قلمرو فرضیه محض می‌شویم. بعداً امکان یک انشقاق متفاوت **شیز** از **چیچست** Čēčast را مورد بررسی قرار خواهیم داد. اگرچه در روزگار رومیان این محل ($B\iota\theta\alpha\rho\mu\alpha\ddot{\iota}s$, $\Theta\eta\beta\alpha\rho\mu\alpha\ddot{\iota}s$, etc.) نامیده می‌شد. وجوه تسمیهٔ بیزانسی آن، در نتیجهٔ عدم تشابه آن‌ها، شگفت‌انگیز است[۳۳].

همان‌گونه که هیأت اعزامی آمریکایی در ۱۹۳۷، دیوارها و بناهای پیشین تخت سلیمان را به‌طور قطع، پارتی دانست. به‌ویژه جالب‌توجه است به‌خاطر آوریم که مسعودی در **مروج الذهب** پارت‌ها را «پادشاهان الشیز و والران* Vālarān» می‌نامد و در **تنبیه** می‌افزاید که اشکانیان زمستان را در عراق و تابستان را در «الشیز وابسته به آذربایجان» می‌گذراندند. وجود دژ، جهت راه مهمی را نشان می‌دهد که فلات مرکزی ایران را به حوزهٔ جنوبی دریاچهٔ اورمیه و دورتر، با بین‌النهرین می‌پیوست. در صورت نیاز، این دژ ممکن بود شرق را از خطری که از سوی غرب و

بالعکس، به ویژه در ایام شورش‌های محلی پیش می‌آمد، حفظ کند. امکان دارد که مردم وحشی استان‌های کنار دریای خزر، در طول راه زنجان ـ تخت سلیمان به سوی غرب، پیشروی کرده باشند.

اشارات مربوط به این که آتشکدهٔ تبارمائیس ـ الشیز به‌وسیلهٔ اردشیر ساسانی تأسیس شد، بسیار مشکوک است. گواهی گئورگیوس پیسیدس Georgius Pisides دربارهٔ دژ $\Delta \alpha \rho \alpha \rho \tau \alpha \sigma \acute{\iota} s$ که به وسیلهٔ اردشیر ساسانی ساخته شد، قابل قبول نیست، زیرا احتمالاً وی مدیحهٔ خود را در زمان شور و هیجانی سرود، که پس از ورود نخستین گزارش‌های مربوط به اقدامات متهورانه هراکلیوس پیش آمد[۳۴] در زمانی که نام بیگانه این آتشکده را به‌طور شایسته‌ای نمی‌توانستند محقق سازند. نام یونانی $\text{'}A\rho\tau\alpha\sigma\acute{\eta}\rho$ بنیانگذار آتشکده، شاید یک اشتقاق ثانوی از $\Delta \alpha \rho$-$A \rho \tau \alpha \sigma \acute{\iota} s$* باشد، زیرا گئورگیوس دربارهٔ تاریخ اردشیر، مرتکب اشتباه بزرگی می‌شود. درست است که تاریخگذاری مسعر، که بر طبق آن، آتش مدت هفتصد سال برافروخته بود، به بخش پیشین سدهٔ سوم میلادی، یعنی زمان اردشیر دلالت دارد، اما اشارهٔ او بسیار مبهم است. وی دربارهٔ انتقال آتش از گنزک به شیز Shiz مطلبی نمی‌گوید، همچنین معلوم نیست که اشارهٔ وی به «وجود» آتش در طی هفت قرن، به چه معنایی است. انتظار نمی‌توان داشت که در سدهٔ چهارم هجری، در هنگام دیدار مسعر از الشیز، آتش هنوز در حال اشتعال بوده باشد.

هم مسعودی و هم فقیه، دربارهٔ انتقال آتش از آذرگشنسب به محل جدید گزارشی مهم به‌دست می‌دهند. عبارت مسعودی در بالا ذکر شد و روایت فقیه از این قرار است: «آذر* گشنسب، عبارت از آتش کیخسرو

است؛ این آتش در آذربایجان بود، ولی انوشیروان آن را به الشیز انتقال داد.» هر دو گزارش، مشابه هستند، اما مسعودی معمولاً، **الشیز و والران** را هندیادیس می‌شمارد که یک منطقهٔ جغرافیایی بلاد را دربر‌می‌گرفت. وی می‌بایستی گفته باشد، آتش را از والران به استخر الشیز برده‌اند. نامگذاری عجیب فقیه را، با توجه به موقعیت مبهم تخت سلیمان می‌توان توجیه کرد. حتی در روزگار مغولان، مستوفی در **نزهت‌القلوب**، از لیلان (گنزک) تحت تومان مراغه (در آذربایجان) نام می‌برد، در صورتی که تخت سلیمان کنونی را، در تومان ایجارود Ija-rud به جای **انجه رود** Anjarūd، در اثر چاپ شده، در عراق عجم توصیف می‌کند.

گواهی مسعودی و فقیه دربارهٔ انتقال آتش، به‌وسیله انوشیروان (۵۳۱ ـ ۵۷۹ میلادی) متکی بر یک سنت ادبی زردشتی[۳۵]، به‌طور غیرمستقیم به‌وسیله گئورگیوس پیسیدس تأیید می‌شود. اشارهٔ این شخص به اردشیر، به‌عنوان بنیانگذار دارارتاسیس Darartasis، متضاد است، ولی تاریخی‌که وی به «اردشیر» نسبت می‌دهد، بسیار مهم است، زیرا ۶۲۶ ـ ۶۷۶ مساوی با سال ۵۵۰۰، یعنی با سال‌های سلطنت انوشیروان مطابقت دارد. گئورگیوس شاید ندانسته تاریخ انتقال آتش را به تخت‌سلیمان نقل کرده باشد.

نام شیز در اثر خردادبه نیز وجود دارد و در آن‌جا، وی جداگانه از «جنزه Janza شهر خسروپرویز» سخن می‌گوید، و آتشکدهٔ آذرگشنسب را واقع در آن می‌داند، که پادشاهان زردشتی، پس از تاجگذاری، از مدائن (تیسفون) با پای پیاده به زیارت آن می‌رفتند.

پیش از تخریب پرستشگاه به‌وسیلهٔ هراکلیوس، خسرو گنج شیز را

ظاهراً به جای دیگر انتقال داد، اما هنگامی که دورهٔ آشوب به‌سر آمد، شاید آتش را به جای پیشین آن بازگردانده باشد. در طی انقراض دولت ساسانی، خانواده حکام آذربایجان، به‌طور موقت نقشی مهم در آذربایجان بازی کردند. یکی از آن‌ها به نام بهمن جادویه، که نام او، در تاریخ طبری تحریف شده است، می‌گوید که وی ملکی بود، که او را در الشیز به سلطنت برداشتند. این نام، که بدون تردید باید **الشیز** خوانده شود، حاکی از اهمیت سنتی این محل است، تا مدتی پس از غلبه اعراب، زرتشتیان الشیز از تعرض مصون ماندند، زیرا در زمان عمر تصریح شد که «مردم الشیز در رسم ویژه رقصیدن (**زفن** Zafn) در روزهای جشن خود، و نه در اجرای مراسم‌شان، نباید مورد مزاحمت قرار گیرند (بلاذری). نمی‌توانیم بگوییم که آیا این مراسم، مربوط به باقی ماندن آن پرستشگاه بوده است یا نه.

خاطرات جغرافی‌دانان مسلمان (خردادبه، مسعودی) را در بارهٔ الشیز در بالا ذکر کردیم. عجیب است که جغرافی‌دانان قرن دهم، «باسنت بلخی» (استخری، ابن حوقل)، ذکری از شیز به‌میان نمی‌آورند. یاقوت دربارهٔ جای پرستشگاه در شگفت است. در روزگار مغولان، نامی جدید از آن محل، خاطرهٔ الشیز را محو می‌کند. قرائت راولینسون از آن، **ستوریق** Saturiq است، اما لسترنج در چاپ ویرایش شدهٔ **نزهت‌القلوب**، صورت‌های **سفوریق**، **سقوریق**، **ستروق** را به‌دست می‌دهد. این کلمه در اثر رشیدالدین به صورت بهتری یعنی **سقورلوق***، حفظ شده است. وی از آن، به‌عنوان محل یک قصر سلطنتی مغولی یاد می‌کند، که با این گفتهٔ مسعودی، تطابق دارد که در آن‌جا، قصری به‌وسیلهٔ آباقا Abaqa

بازسازی شده است، آثاری از این بنا هنوز در تخت سلیمان دیده می‌شود[۳۶]. در **عالم آرای عباسی** ذکری از «سوجاس Sujās و سیورلوق Siyurluq (سوقورلوق* Soqurluq)» به میان آمده است، که در زمان شاه تهماسب می‌زیسته است و احتمال دارد که نام کنونی رود ساروق که از تخت سلیمان می‌آید، صورت ساده شدهٔ نام ترکی مغولی باشد که قابل درک نبوده است[۳۷].

«تخت سلیمان» کنونی به‌نظر می‌رسد که نتیجهٔ تصورات افراد بعد از دورهٔ صفوی بوده باشد. عقیدهٔ راولینسون مبنی بر این که آن نام، با اسم حاکم ترک کردستان، یعنی سلیمان ـ شاه ایوا* Iva مربوط باشد، بدون اساس است، زیرا حکومت او، تا به این حد شمالی گسترش نداشت (**نزهت**، ۱۰۷).

۵. فراآتا ـ ورا

اکنون که به لشکرکشی آنتونیوس بازمی‌گردیم، باید تغییرات مهمی را به خاطر داشته باشیم که در آذربایجان، در طی شش یا هفت قرنی که سال ۳۶ قبل از میلاد را از سلطنت انوشیروان و خسروپرویز جدا می‌کند، روی داده باشد.

هنگامی که آنتونیوس سپاهیان خود را علیه پارت‌ها رهبری می‌کرد، آتروپاتن هنوز تحت فرمان فرمانروای موروثی ارتاوزد Artavazd بود که تابع و متفق فرهاد چهارم پادشاه بزرگ اشکانی به شمار می‌رفت. به نظر می‌آید که سلسله نسب او به آتروپاتس Atropates می‌رسد، که آتروپاتن را مستقل اعلام کرد، تا جزو اتباع اسکندر به شمار نرود. بعدها، آرتاوزد به رومیان پیوست و دختر او به نام یوتاپه Iotape، نامزد اسکندر پسر آنتونیوس و کلئوپاترا شد. آخرین فرد این سلسله، آرتاوزن نوادهٔ گایوس ژولیوس آرتاوزد Gaius Julius Artavazd بود، که در شهر رم درگذشت.

این موقعیت ویژهٔ آتروپاتن، شاید حاکی از یک ترتیب اداری ویژه باشد و نیازی نیست که پایتخت آتروپاتن، در همان نقطه به‌عنوان اقامتگاه حاکم استانی در درون محدودهٔ امپراتوری بزرگی قرار داشته باشد. در زمان غلبهٔ اعراب، مرزبان آذربایجان در اردبیل در نقطه‌ای دور از دریاچهٔ اورمیه قرار داشت. اما حتی نمی‌دانیم تا چه اندازه پادشاه آتروپاتن

می‌توانست بر اقوام بیابانگرد (کادوسی‌ها Cadusii امردها Amardi تپورها Tapyri کورتی‌ها Cyrtii) تسلط داشته باشد که در حاشیهٔ شمال غربی متصرفات او می‌زیستند (استرابون، X، فصل سیزدهم).

زمینهٔ جغرافیایی لشکرکشی آنتونیوس را تنها به صورت کلی می‌دانیم. تاریخ نویس اصلی این لشکرکشی، کوئینتوس دلیوس Quintus Dellius بود که به عنوان جغرافی‌دان، به مراتب کم اهمیت‌تر از تئوفانس اهل ملطیه بود، که بسیاری از جزئیات ارزشمند سرزمین‌های فتح شده به توسط پومپئیوس را از او در دست داریم[۳۸].

آنتونیوس با لشکر عظیم خود به تعداد صد هزار نفر مجبور بود از طریق سرزمین متحد خود یعنی آرتاوزن ارمنی بگذرد. بنا به گفتهٔ پلوتارک، متوفی به سال ۱۲۲ میلادی، آنتونیوس از سوی چپ، ارمنستان را ترک کرد. این نکته ظاهراً به پایتخت ارمنستان، یعنی آرتاکساتا Artaxata اشاره می‌کند که در کرانهٔ شمالی رود ارس قرار داشت. امکان ندارد که راه بیشتر آنتونیوس در دو عبارت منقول از استرابون منعکس شده باشد. در کتاب یازدهم، فصل ۱۴، وی از کوه‌های ارمنی به نام‌های Ἄβος و Νίβαρος مربوط به کوه‌های توروس سخن می‌گوید و این کوه‌ها، نزدیک راهی است که از کنار پرستشگاه باریس Baris (παρὰ τὸν τῆς Βάριδος νεών)[۳۹] به اکباتانا منتهی می‌شود. اگرچه مقصود استرابون از آبوس، به نظر می‌رسد که ستیغ‌های جنوبی کوه آرارات باشد، امکان دارد که این نام، در نام ناحیهٔ کوچک آواجیق Avajiq منعکس شده باشد که از طریق آن، ارتباط میان ارزروم و خوی برقرار می‌گردد. در عبارت دیگر XI، فصل چهارم، استرابون توضیح

می‌دهد که پس از نفاتس[۴۰] Nephates (آلاداغ جدید)، ″کوه آبوس قرار دارد″ که از آن جا، هم رود فرات و هم رود ارس جاری می‌شود. فرات به سوی غرب و ارس به طرف شرق جاری است و کوه نباروس Nibaros تا ماد امتداد دارد. در واقع، در مجاورت **اواجیق**، سرچشمه‌های مرادسو (فرات شرقی) و سری سو قرار دارد، که به سوی ارس جاری است. از آن جا که بر طبق گفتهٔ استرابون XI، فصل سیزدهم، نفاتس به رود زاگروس می‌پیوندد، احتمال دارد که مقصود او از نباروس رشته تپه‌هایی باشد که به طرف جنوب شرقی در طول راه آواجیق ـ خوی، و از آن‌جا در طول کرانهٔ شمالی دریاچهٔ اورمیه گسترش داشته باشد. اما همهٔ این اشارات بسیار مبهم است و پلوتارک بدون هیچ‌گونه توضیح مقدماتی، به‌موضوع محاصرهٔ آنتونیوس از «شهر بزرگ فراآتا» می‌پردازد[۴۱]. «که کودکان و همسران پادشاهان در آن می‌زیستند.» دیوکاسیوس Dio Cassius، (که بعد از ۲۲۹ میلادی می‌زیست)، پایتخت را پراآسپا Praaspa می‌نامد.

(τοῖς Πραάσποις τῷ βασιλείῳ αὐτῶν προσπεσών)

این هجوم می‌بایستی در تابستان یا اوایل پاییز صورت گرفته باشد، زیرا بنا به گفتهٔ پلوتارک، آنتونیوس، که مایل بود زمستان را با کلئوپاترا بگذراند، نقشهٔ اصلی خود را دربارهٔ اشغال ماد نادیده گرفت و این عمل، پیش از آن بود که «پارت‌ها از محل‌های قشلاقی خود، در اوایل بهار، کوچ کردند.» وی اندکی بعد از اعتدال خریفی (۲۲ سپتامبر) و پیش از درآمدن زمستان، از فراآتا عقب نشینی کرد.

این جزئیات برای درک توصیف ماد آتروپاتنی در کتاب استرابون فصل یازدهم بدون اهمیت نیست. وی به‌طور مستقیم مطلبی را از دلیوس

Dellius نـقل مـی‌کند کـه «دوست آنـتونیوس بـود و شـرحـی دربـارهٔ لشکرکشی آنتونیوس بر ضد پارتیان نوشت و ضمن آن، همراه آنتونیوس رفت و خود او فرمانده بود.» متأسفانه، عبارت به‌طور مسلم تحریف شده است. بدین مضمون که: «پایتخت تابستانی آن‌ها در دشتی واقع در گَزَکَه <و اقامتگاه زمستانی آن‌ها> در دژ مستحکم ورا (Οὔερα) قـرار دارد که از سوی آنتونیوس، در لشکـرکشی عـلیه پـارتیان، در مـحاصره قـرار گـرفت.» کـلمات واقـع در < >، بـه‌وسیله گـروسکورد Groskurd نـاشر افزوده شد، اما این نکته، تنها به دشـواری در بـارهٔ فـصل‌ها مـی‌افـزایـد. همان‌گونه که نشان دادیم، گنزک را باید نزدیک لیلان جستجو کرد، اما در مورد این محل، در دشت قرار دارد، در تابستان یکی از گـرمترین نـقاط است [۴۲] (راولینسون). هراکلیوس از اوضاع و احوال زمستانی آن (فوریه ـ مارس) راضی بود. از نوشتهٔ پلوتارک می‌توان استنتاج کـرد کـه خـانواده پادشاه در نتیجهٔ محاصره فراآتا، مدت زیادی پیش از اعتدال صیفی گرفتار شد، در دوره‌ای کـه آن را مـی‌توان پـایان فـصل گـرم دانست. در نـتیجه، می‌توان انتظار داشت که در متن اسـترابـون جـایگاه‌های «تـابستانی» در فراآتا، و جایگاه‌های «زمستانی» در گنزک بوده است.

همچنین اظهار عقیده شده است [۴۳] که دژ ورا، شاید تنها قلعه گَزَکَـه بـوده بـاشد، و راولیـنسون (ص ۱۲۳)، آن را بـا ورا از وارارات و بـا نـام کارمندی به‌نام $B\alpha\rho\iota\sigma\mu\alpha\nu\tilde{\alpha}\varsigma$ مقایسه کرده است که با نزدیک شـدن هـراکـلیوس از گـنزک گـریخت. امـا **وارارت** را نـمی‌توان بـا **وراروت*** Vara-rōt بالا مقایسه کرد، و تعبیر $B\alpha\rho\iota\sigma\mu\alpha\nu\tilde{\alpha}\varsigma$ هنوز مشکوک است. دانشمندان ایرانـی ورسـمه پـانه Varasma - pāna را مـعادل‌هایی مـانند

ورزنه ـ پانه Varzana-pāna، به معنای «کسی که نگهبان استحکامات است» یا **ورزنه ـ پانه** Varzana-pāna به‌معنای «نگهبان شهر» پیشنهاد کرده‌اند؛ و حتی امکان دارد که شکل یونانی تنها همان **مرزپان**، مرزبان فارسی باشد. در پروکوپیوس Procopius,Bell.,Pers.,I,13-14، از شخصی به‌نام $Βαρεσμανᾶς$. در کنار $πιτυάξης$, نام برده شده که شخص مهمی دارای وظایفی مشابه بوده است.

نه پلوتارک و نه دیوکاسیوس از گنزک ذکری به میان نیاورده‌اند، ولی هر دو از پایتخت فراآتا ـ فراآسپا به‌عنوان محلی نام می‌برند که به توسط آنتونیوس محاصره شد. این نکته حاکی از بازسازی مطلب استرابون است در جلد 3 , X1, Cap.XIII :

Βασίλειον δ'αὐτῶν
θερινὸν μὲν < ἐν τοῖς Φραάτοις, χειμερινὸν δὲ > ἐν πεδίῳ ἱδρυμένον Γάζακα
**σὺν ³ φρουρίῳ ἐρυμνῷ Οὐέρᾳ ὅπερ Ἀντώνιος ἐπολιόρκησε.*

مارکو آرت[44] بود که در «ایرانشهر» (۱۹۰۱) ص ۱۰۸، این تصحیح را پیشنهاد کرد، و تنها جای اقامتگاه تابستانی را خالی گذاشت، که به اعتقاد من فراآتا بوده است. دشواری کار در بارهٔ این تصحیح طبیعی این است که ورایی Vera که در محاصرهٔ آنتونیوس قرار گرفت، با فراآتای پلوتارک فرق دارد. بیست و هشت سال بعد، مارکوآرت در کاتالوگ ۱۰۹، قرائت جدیدی را پیشنهاد کرد.

< χειμερινὸν > μὲν ἐν πεδίῳ Φράασπα > σὺν φρουρίῳ
ἱδρυμένον Γάζακα, θερινὸν < δὲ ἐν ὀρεινῇ κείμενον
ἐρυμνῷ Οὐέρᾳ ὅπερ κτλ.

این بازسازی ثانوی، پیوستگی ورا را با گزکه از میان می‌برد، ولی در مورد متن آزادانه عمل می‌کند.

دربارهٔ وضعیت فراآتا اطلاعاتی از بطلمیوس VI، 2 (ویلبرگ Wilberg، ص ۳۹۳) می‌توان به‌دست آورد، که نکات زیر را در یک سطر ذکر می‌کند.[۴۵]

		عرض		طول
Ζάζακα (*Gazaka)	۳۰′	۳۹°	۴۰′	۸۳°
Φαράσπα .	۳۰′	۴۰°	۳۰′	۸۵°
Φανάσπα .		۴۰°	۳۰′	۸۶°
᾿Αγανζάνα .		۳۰′	۳۹°	۸۹°

بطلمیوس را نمی‌توان منبع بسیار موثقی دانست[۴۶]، و تنها باید اشارات کلی او را مورد بررسی قرار داد و به‌گفتهٔ همپایگانش، که اغراق‌آمیز است، کم‌تر می‌توان اعتماد کرد. با توجه به طول مسافت‌ها به صورت مایل mile: گَزَکَه ـ فراآسپا ۱۱۷-۳؛ از آن‌جا تا فنه‌سپه Phanaspa ـ ۹۰، ۷؛ از آن‌جا تا آگنزنه Aganzana ـ ۲۰۴ ـ ۴. تردیدی نیست که فراسپای مورد نظر او، واقع در شمال شرقی گزکه، بافراآتا ـ پراآسپا همسان است. نکتهٔ نهایی جدول یعنی اَگنزنه احتمالاً زنجان است. (آندره آس در پائولی ـ ویسووا Pauly - Wissova) فنه‌سپه، غیر از این صورت، شکل دیگری ندارد و باید آن را در محلی جستجو کرد که در ثلث فاصله از فرآسپه تا اگنَزَنه قرار دارد.

نزدیک‌ترین محل مهم به شمال شرقی لیلان (گنزک)، مراغه است؛ و

علی‌رغم اختلاف قابل ملاحظه در مسافت‌ها، (۶ فرسخ = با حدود ۲۴ مایل) است، به‌جای ۳، ۱۱۷ مایل (بطلمیوس!) به جرأت می‌توان فراآتا را با مراغه یکی دانست، به ویژه با توجه به نام دیرین شهر اخیر، که در کتاب بلاذوری آمده است بدین معنا که «**و کانت المراغه تدعی افراه رود**» ظاهراً به معنای **افراه رود*** Afrāh - rōdh ، که آن را یاقوت حموی در کتاب چهارم، ۴۷۶ به صورت **افرز هرود** آورده است. این نام به‌طور قطع با رود صافی [۴۷]* Sāfi، ـ سوفی چای Sofi - Chay مربوط است که مراغه در کنار آن قرار دارد. اوضاع طبیعی مراغه که از سوی شمال به‌وسیله کوه سهند حفظ می‌شود، و آب و گیاه فراوان دارد، عالی است، به‌طوری که هم اعراب (از سدهٔ هفتم تا نهم) و هم مغولان (سدهٔ سیزدهم)، آن را نخستین اقامتگاه خود قرار دادند. هیچ‌گونه کاوشی در مراغه صورت نگرفته است؛ اما محل آن دارای قدمت بسیار است[۴۸] و برای آتروپاتنی‌های باستانی، کاملاً طبیعی بوده که افراه رود را برای اقامتگاه تابستانی خود برگزیده باشند. ایلخانان پیشین مانند آن‌ها، در مراغه اقامت کردند، و در زمستان، به دشت‌های جغتو، در مجاورت گنزک باستانی، فرود آمدند.

درهٔ مشهور رویین دز، که در نزدیکی مراغه قرار دارد و در سه فرسخی آن واقع بود، در ادوار بعدی غالباً به صورت پناهگاهی برای زنان و گنجهای گرانبها به کار می‌رفت. به‌طور آزمایشی آن را با محلی که در نقشه‌های روسی **یای ـ شَهَر** Yay - Shahar (به ترکی «شهر تابستانی»)، نامیده‌اند یکسان دانسته‌ام، که در ۱۶ کیلومتری (حدود سه فرسنگی) بالای مراغه در دامنه‌های سهند قرار دارد. اگر آن را با فراآتا (و نه با گنزک)

مربوط بدانیم، این ممکن است *φρούριον ἐρυμνόν* باشد که آنتونیوس کوشید آن را به تصرف درآورد.[۴۹]

استرابون عبارت دشوار خود را (با ذکر اعتبار گفتهٔ دلیوس) مسافت میان ورا و آراکس به پایان می‌رساند و آن را مساوی ۲۴۰۰ استاد Stades یا ۲۶۴/۵ مایل انگلیسی می‌داند (یک استاد = ۱۹۴ یارد و برابر ۱۴ گره) است. اگر منظور از آراکس نزدیکترین محل عبور از رودخانهٔ نزدیک جلفا باشد، مسافت بسیار خواهد بود: در واقع، از ۱۶۰ مایلی لیلان، و ۱۷۰ مایلی مراغه در راه شرق سهند یا حتی ۲۰۰ مایلی تخت سلیمان بیشتر نخواهد بود. اما اگر استرابون مانند پلینی، جلفا، بلکه آرتاکساتارا در نظر داشته باشد، ۹۰ مایل دیگر را باید به فاصله بالا افزود، و در نتیجه، راه شرقی از مراغه تقریباً نزدیک به مسافت مورد نظر خواهد بود (۲۶۰ مایل به جای ۲۶۴/۵).

راولینسون با اطلاعات عالی جغرافیایی و نظامی خود، عقب‌نشینی مصیبت بار آنتونیوس را براساس این فرضیه ردیابی کرده است که حرکت او در تخت سلیمان آغاز شد و به راهی در شرق کوه سهند منتهی گردید[۵۰]. روی هم رفته وی، مسافت روزانه‌ای را که لشکر آنتونیوس پیمود به ده مایل تخمین می‌زند، ولی چون پارت‌ها به رومی‌ها حمله می‌بردند و در ۱۴ نبرد با آن‌ها درگیر شدند، مطلبی قطعی دربارهٔ مراحل مختلف آن حرکت نمی‌توان اظهار داشت. در زیر، توضیحات راولینسون را به‌طور خلاصه آورده‌ام.

از تخت سلیمان

در سومین روز رومی‌ها به دره‌ای سیل‌زده رسیدند؛	از آیدوغ میش* Aydoghmish (شعبه جنوبی رود قرنغو Qaranghu) گذشتند.
در هفتمین روز: یک درگیری جدی	در ۷۰ مایلی تخت سلیمان، در تپه‌ها در شرق دشت میاندآب Miyāndāb
در هشتمین روز: حملات مداوم؛	در طول دامنه‌های شمالی سهند تا درهٔ مهرانرود.
نوزدهمین روز: توقف؛ دشتی وسیع دشت تبریز ظاهر می‌شود؛	دشت تبریز
سی مایل رود شور	آجی چای Aji - Chay
ادامهٔ حرکت به سوی رودی با آب شیرین	سولان چای Savalan-Chay
بیست و یکمین تا بیست و ششمین (بیست و هفتمین روز؟)	در هشتاد مایلی از سولان به (بیست و هفتمین روز؟) به جلفا

با توجه به نکتهٔ اصلی متفاوت خود، تغییرات زیر را در نقشه به عمل می‌آورم. از آن جا که رومیان با باروبنه سنگین حرکت می‌کردند، و به ویژه در آغاز مجبور بودند ترتیب عقب‌نشینی خود را بدهند، سه روز برای عبور از مراغه یا رویین دز، تا درهٔ علیای قرنغو زیاد نبوده است. این محل را می‌توان جایی دانست که پارت‌ها در آن آب انداخته بودند. مسیر بیشتر عقب نشینی در پیرامون دامنه‌های شرقی سهند، از قرنغو تا درهٔ اوجان، خواهد بود. درگیری عمدهٔ با پارت‌ها را در محل اخیر باید دانست. بخش باقی‌ماندهٔ مسیر آنتونیوس، مطابق با توضیحات راولینسون است، و رود شور (آجی چای) تنها جنبهٔ قطعی در گزارش جالب توجه پلوتارک است. گفتهٔ راولینسون دارای ذکر مسافت‌ها در آغاز است، ولی حرکت در پیرامون ستیغ‌های جنوب شرقی سهند و عبور به درهٔ اوجان می‌بایستی عملی دشوار و مستلزم دقت زیاد بوده باشد. در نتیجه، جنبهٔ مراغه‌ای لشکرکشی با دشواری مواجه نخواهد بود.

به‌طور کلی، باید اختلافات بسیار میان لشکرکشی‌های آنتونیوس و هراکلیوس را در نظر گرفت. آنتونیوس مسئولین باروبنه خود را گم کرده بود و دشمنی نیرومند و زیرک را در مقابل خود داشت. به نظر نمی‌رسد که ماجرای او فراتر از قلمروهای ارتاوازد آتروپاتنی رفته باشد و پیش رفتن به سوی سرزمین دشمن تا تخت سلیمان از سوی او احتمالاً باید عملی عجولانه بوده باشد[51]. در راه، می‌بایستی خبر عبور او از گنزک شایع شده باشد، در صورتی که برای محاصره کردن فراآتا، وی ممکن است از راه عمده نزدیک بناب قبل از رسیدن به گنزک منحرف شده و شهر بزرگی را که در دشت قرار داشت و در معرض حملهٔ متقابل سواره نظام سبک اسلحه پارتی واقع بود، در نظر نگرفته باشد. این واقعیت را

نباید فراموش کرد که لشکرکشی سال ۵۹۱ میلادی، مستلزم شناسایی دقیق از کشور بود که از نظر هراکلیوس، سود فراوانی داشت. آنتونیوس دارای چنین امتیازی نبود و در سرزمینی ناشناخته حرکت می‌کرد.

در نتیجه، با توجه به همهٔ نکات مجهول باید دربارهٔ تشابه مهم نام‌های فراآتا و افراه رود تأکید کنم تا فراآتا را از گنزک و شیز جدا سازم و آن را در مراغه قرار دهم.

۶. دریاچهٔ چیچست

گذشته از دشواری‌های متونی که در دست است، باید به دشواری‌های ویژهٔ نامگذاری آذربایجان بپردازیم. در زمان ساسانیان، اسطوره‌شناسی ایران باستان، که عمدتاً مشرق ایران را دربر می‌گیرد، با زمینهٔ آذربایجان تناسب داشت. نام‌های جغرافیایی واقعی مانند گنزک، به محل‌های مشخصی اطلاق می‌شد، اما افسانه‌ها را باید متعلق به همه جا و همزمان در نقاط مختلف دانست. دریاچهٔ کاملاً اسطوره‌ای **ورچیچست** Var-i čečast (به اوستایی Čaēčasta)[52] چنین است که در آن افراسیاب (فرنگرسین Frangrasyan) کوشید از دست کیخسرو رهایی یابد.

فردوسی VII، ۱۴۰ در شرحی که از نبرد میان خسروپرویز و بهرام چوبین به‌دست می‌دهد می‌گوید که خسرو به سوی دریاچه چیچست* شتافت (که از سوی راولینسون از **خنجست** Khanjast کهن، زیرکانه بازسازی شده است. همان گونه که می‌دانیم، نبرد تاریخی در مجاورت دریاچهٔ اورمیه درگرفت، و این نکته، مسأله را در این مورد ویژه مشخص می‌سازد. جزئیات در افسانه افراسیاب ویراسته مول Mohl، چهارم، صفحات ۱۹۵ ـ ۲۰۰ آشفته‌تر است. این قهرمان ایرانی در غاری نزدیک بردعهٔ (پرتو Partav در ماورای قفقاز)،[53] پناه می‌جوید و خود را به درون دریایی به نام آب خنجست (چیچست) در مجاورت آتشکدهٔ آذرگشنسب می‌افکند. گذشته از یکی دانستن **والران** با **الران**، که پیش از این ذکر شد،

امکان دارد که بردعه، قرائت نادرستی از مراغه بوده باشد، چنان که همین دریافت نادرست، دقیقاً در گزارش مسکویه Miskawayh در باره حمله روس‌ها به بردعه صورت گرفته است. این اصلاحات ما را به دریاچهٔ اورمیه بازمی‌گرداند و حتی جزئیات مربوط به رها شدن افراسیاب به وسیلهٔ کمند از (یک جزیره) امکانات بازسازی ما (یعنی مراغه) را اصلاح می‌کند، زیرا در دریاچهٔ اورمیه جزیره‌هایی وجود دارد.

در بادی امر، نام‌های چیچست و الشیز به نظر می‌رسد که اصل و منشأ متفاوتی داشته باشند[۵۴] اما اشاراتی دربارهٔ انتقال احتمال محل اول به محل دوم وجود دارد[۵۵]. اما اثرهای چنین تغییرات را تنها در دورهٔ اسلامی می‌توانیم دنبال کنیم. صدای «č چ» در زبان فارسی، در زبان عربی به صورت «J ج و Š شین» آمده است. بنا به گفتهٔ طبری، افراسیاب خود را در دریاچه «غدیر» معروف به **بئرجاسف** «چاه جاسف»* پنهان کرد، که گونهٔ دیگر آن، **برجاست** Bar-Jāst است، که هوفمن چون «الف» با **اماله** imāla خواند، آن را به صورت **برچست** Bar-čēst ذکر کرد، ضمن آن که بر bar را به جای «ور Var » فارسی (دریاچه، غدیر=آبگیر» دانست. چنین تبدیلی در نام آخرین مرحلهٔ قبل از مراغه ممکن است صورت گرفته باشد، که در دستنوشته‌ها به صورتی بسیار آشفته آمده است: Kh,I، 120، **سابرجاست** یا **خواسب**، قدامه ۲۱۲، **سواکاست**، مقدسی، **امیوالحاسب** یا **امیوالحاست**. با توجه به متن طبری، مقدسی صورتی را به کار برده که می‌توان به‌عنوان **بئرالچیست** * bi'ral-čēst بازسازی کرد[۵۶]. در فارسنامه ابن بلخی، آتشکده آذربایجان در جیس Jis (čēs چیچ čēč) قرار دارد. یاقوت، شیز را شکل عربی **جیس** کهن به شمار می‌آورد. این نمونه‌ها، حاکی از پیوستگی‌های احتمالی در تکامل نام است، اما تبدیل **چیچ** به

شیز (Shēz)، بیشتر حاکی از برخی اختلافات کاملاً گویشی فارسی است (در پارتی و کردی؟)

دیدیم که محل پیشین چیچست با دریاچهٔ اورمیه پیوستگی دارد، ولی نام تغییریافته **شیز*** ظاهراً برای محل تخت سلیمان محفوظ ماند که حتی پیش از انتقال آتش ممکن است با مرگ افراسیاب متناوباً مربوط دانسته شود. عبارت طبری یعنی «**غدیر چیست*** Čēst» بدون تردید، مربوط به آبگیری است و امکان ندارد که در مورد دریاچهٔ بزرگی مانند اورمیه به‌کار رفته باشد.

حتی امکان دارد که «آبگیر افراسیاب»، در همان منطقه در محل‌های مختلفی دانسته شود. اگر بازسازی ما از گفتهٔ مقدسی درست باشد، معلوم خواهد شد که محلی در مجاورت گنزک / جنزه نیز با همان افسانه مربوط بوده است.

در گنزک، در شش فرسنگی جنوب مراغه، و **بئرجاست*** Bi r Jāst (سابورخواست) در هفت فرسنگی همان جهت، محلی برای آن در مجاورت میاندوآب در نظر بگیریم، که در آن جا چندین سد (بر روی تتو Tatavu، بر روی رود لیلان وجود دارد)، بدون آن که از زمین‌های فرو رفته به زیر آب، سخنی به میان بیاوریم.

این موضوع ما را به اختلاف عجیبی در گفتهٔ یاقوت می‌رساند. یاقوت، که به مِسْعَرْ اعتمادی ندارد، نقل قول از گزارش این شخص را در بارهٔ الشیز با اظهار نظر خود به پایان می‌رساند که «مردم مراغه و آن منطقه، این محل را کزنا Kaznā می‌نامند.» در عبارت کوتاه ویژه‌ای در کزنا، جلد چهارم، ۲۷۲، یاقوت آن محل را در شش فرسنگی مراغه می‌داند و می‌گوید که «در آن جا آتشکدهٔ مغان و آتشکده‌ای باستانی و ایوانی بسیار

بلند قرار دارد.» در جای دیگر، تحت‌عنوان جزنق Jaznaq (جلد دوم، ۷۲) همان مطلب را عملاً تکرار می‌کند. بدون تردید، یاقوت به گنزک (لیلان) می‌اندیشیده است.

مِسْعَر تنها سیاحی بود که از محل دوردست تخت سلیمان دیدار و بقایای آتشکده را مشاهده کرد (ویلبر Wilber)، ولی نمی‌توان گفت که آیا یاقوت ویرانه‌های گنزک را دیده باشد، هر چند وی می‌بایستی از کنار آن‌ها گذشته باشد. به‌نظر می‌رسد که گزارش‌های او، این احتمال را تأیید می‌کند که در مجاورت شهر باستانی هنوز خاطراتی از آن زمان باقی‌مانده باشد که آتشکده (با همه پیوستگی‌های افسانه‌ای آن)، در آن محل قرار داشت[۵۷].

باید تکرار کنیم که تمامی افسانهٔ چیچست موضوعی غیرتاریخی است، و به‌طور تصنعی با حقایق واقعی دربارهٔ گنزک و آتشکده آذرگشنسب پیوستگی دارد.

این نکته ما را به پایان مطلب می‌رساند که در آن، برخلاف گفتهٔ راولینسون سعی کرده‌ایم میان فراآتا، گنزک و محل اخیر آتشکده در تبارمائیس = شیز = تخت سلیمان، تمایزی قایل شویم. گذشته از این، راه‌های گوناگونی را که در آن‌ها افسانهٔ باستانی چیچست قرار داشت، بررسی کرده‌ایم.